

به نام خدای مهربان

طوفان

داستان‌های شکسپیر برای نوجوانان

نویسنده: شکسپیر
بازنویشته‌ی اندرو ماتیوز
ترجمه‌ی جواد ثابت‌نژاد
تصویرگر: تونی راس



کتاب‌های فاصدک
واحد کودک و نوجوان
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر



فهرست

۴	گروه بازیگران
۷	طوفان
۶۰	نیروی طوفان
۶۲	شکسپیر و تئاتر کلوب



طوفان

ویلیام شکسپیر

ترجمه‌ی جواد ثابت‌نژاد

ویراستار: پریسا همایون‌روز

طرح روی جلد: کیانوش غریب‌پور

صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سیدمهدی مظلوم - علی تاجیک)

کد: ۸۹/۳۳۰

چاپ و صحافی: قدیانی

چاپ دوم: ۱۳۹۲ • تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۳۹-۸

کلیه‌ی حقوق محفوظ است.

سرشناسه: ماتیوز، اندرو، ۱۹۴۸ م، اقتباس کننده Matthews, Andrew

عنوان و نام پدیدآور: طوفان: داستان‌های شکسپیر برای نوجوانان

نویسنده شکسپیر؛ بازنویسی اندرو ماتیوز؛ (تصویرگر تونی راس)؛ ترجمه‌ی جواد ثابت‌نژاد.

مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک، مشخصات ظاهری: ۶۴ ص. مصور

شابک: ۸-۳۳۹-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸ / وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The tempest : a shakespeare story

موضوع: شکسپیر، ویلیام، ۱۵۶۴ - ۱۶۱۶ م. طوفان - اقتباس‌ها

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: راس، تونی، ۱۹۲۸ م، تصویرگر Ross, Tony

شناسه افزوده: ثابت‌نژاد، جواد، ۱۳۴۰، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۹۱۳۸۸ ط ۲۱۳ م / PZ ۷

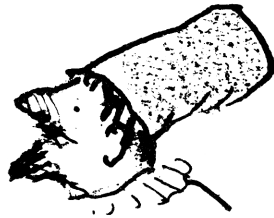
رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۹۸۰۴۳

گروه بازیگران



آنتونیو
دوک میلان
برادر پراسپرو



آلونسو
شاه ناپل

شاهزاده فردیناند
پسر شاه ناپل



صحنه
جزیره‌ای در مدیترانه در قرن پانزدهم



ترینکولو و
استفانو
قایق‌ران‌ها



میراندا
دختر پراسپرو



پراسپرو
جادوگر
دوک قانونی میلان



آریل
روح سرگردان



کالیبان
خدمتکار پراسپرو

طوفان

طوفان شدیدی در جزیره زوزه می‌کشید. درختان نخل همانند رقاصه‌ها در تند باد وحشتناک می‌لرزیدند و خم می‌شدند و شاخه‌های آن‌ها می‌شکست و به هوا پرتاب می‌شد.



آه! من به خاطر رنج دیگران رنج برده‌ام!
این کشتی زیبا که بدون شک
انسان‌هایی شرافتمند سوار آن بوده‌اند،
متلاشی شده است.

میراندا

او دست راستش را بلند کرد و تندری غرید. سپس چوب
دستی‌ای را که در دست چپش گرفته بود، بالا برد و
صاعقه‌ی چند شاخه‌ای مانند زبان مار در امتداد ابرهای
سیاه به حرکت در آمد و درخشید.

پراسپروی جادوگر در دهانه‌ی غاری در کرانه‌ی ساحل
ایستاده بود. مو و ریش سفید او در باد تکان می‌خورد و
پیراهن بلندش بالا و پایین می‌رفت.



پراسپرو ظاهراً صدای او را نشنید. چشمان او از جادو
مثل نقره‌ی مذاب شده بود. او با جدیت ایستاده و به
کشتی چشم دوخته بود.

زن جوان فریاد زد: «پدر! چه کار می‌کنید؟ همه‌ی
کسانی که سوار کشتی‌اند، کشته می‌شوند!»



میان دریا
کشتی‌ای با دکل
شکسته و بادبان‌های
پاره پاره میان امواج
بالا و پایین می‌رفت.
طوفان آن را به طرف

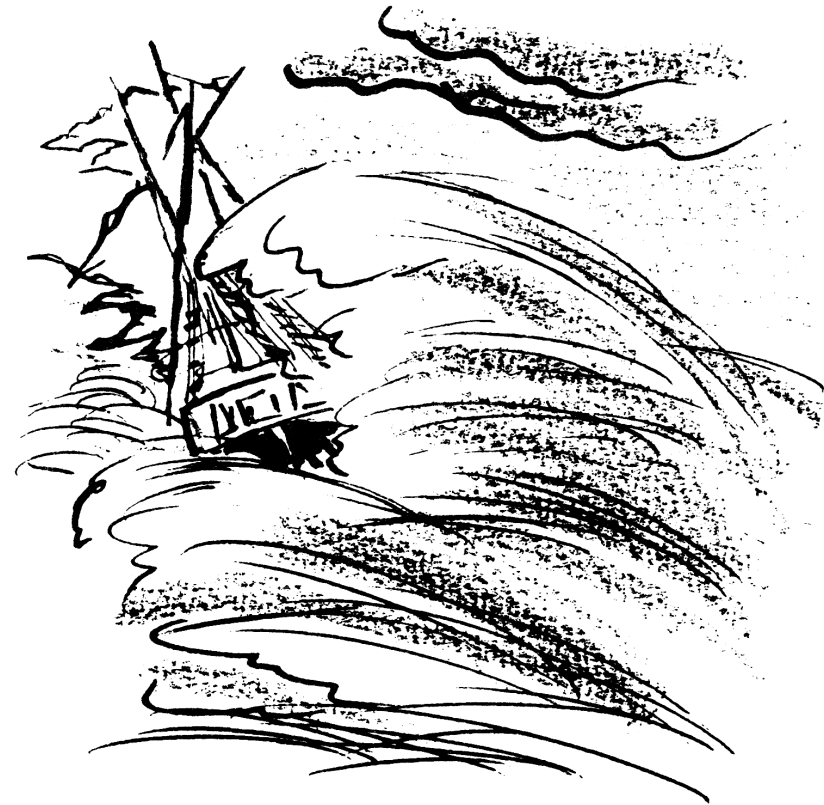
صخره‌ی مرجانی ناهمواری می‌راند.

زن جوان و زیبایی که پیراهن بلند سفیدی به تن داشت،
از غار بیرون آمد و به طرف پراسپرو دوید.

موهای سیاهش
پشت سرش به
پرواز در آمده بودند.
او آستین جادوگر
را گرفت و
فریاد زد:
«پدر!»



علاوه بر صدای باد، صدای شکستن شاخه‌ی درختانی
 که به صخره‌ها می‌خوردند، به گوش می‌رسید. موجی
 عظیم بلند شد و همانند اسبی رمیده بر کشتی کوبید و
 آن را از دیده‌ها محو کرد.



پراسپرو دست‌هایش را پایین آورد.
 طوفان، آرامش نسیمی ملایم را
 به خود گرفت. ابرهای طوفانی
 به تدریج جای خود را به آسمان
 آبی دادند و آفتاب بر فراز
 دریای آرام درخشید.
 پراسپرو گفت: «میراندا!
 هیچ‌کسی صدمه ندیده است.



همه چیز آن‌گونه که من می‌خواستم پیش می‌رود. به

خاطر تو از جادویم استفاده
 کردم تا اشتباه بزرگی را که
 مدت‌ها پیش کرده‌ام،
 جبران کنم.»

میراندا با چهره‌ی
 درهم و حیرت‌زده پرسید:
 «چه اشتباهی پدر؟!»



پراسپرو گفت: «کافی است.»

سپس دست راستش را جلوی صورت میراندا تکان داد و او همان جا که ایستاده بود به خواب رفت.



صدایی باعث شد تا سرش را فوراً برگرداند و موجودی عجیب را که پشت سر میراندا پاورچین پاورچین جلو می آمد، ببیند. آن موجود عجیب قیافه ای شبیه انسان داشت، ولی پوستش پوشیده از فلس سبز براق و چشمانش مثل مارمولک، زرد بود.



پراسپرو دو گام به طرف دریا رفت و به جایی که کشتی فرو رفته بود، نظر افکند. سپس زمزمه کرد: «عجله کن، برادرم!»